

عدالت اجتماعی در شیوه تفکر مدرن (قسمت سوم)

اسلام و عدالت اجتماعی:

با آنکه نیت آن نیست تا در این نوشتار به بحث درون دینی پرداخته شود، ولی برای درک بهتر مفهوم عدالت اجتماعی، ناگزیریم تا درنگی بر نظریات و تفسیرهای برخی اندیشه پردازان اسلامی بنماییم.

از نظر محققین اسلامی، عدالت از اساسی ترین اصول و قواعد اسلامی به شمار میرود، افزون بر آیات قرآن و حدیث، روایتهای فراوان از علمای دینی نیز وجود دارد که بر ضرورت، اهمیت و تأمین عدالت تأکید نموده اند.

در مکتب توحیدی اسلام، عدالت بخشی از یک دستگاہ فلسفی و اعتقادی است، عدالت در این مکتب مبتنی بر یک جهانبینی متکی به وجود خالق عادل است که صفت عدلش در سراسر هستی متجلی است. بر اساس جهانبینی اسلامی، جهان هستی، جهانیست که بر اساس عدل بر پا شده است. بنأ عدالت در اسلام یک مفهوم اعتباری و قراردادی نیست بلکه عدالت اصل تکوینی است.

مطهری دانشمند جهان اسلام، در مورد تعریف عدالت نوشته: «عدالت یعنی اینکه حقوق افراد را باید رعایت کرد و حقوق ذی حقی را به او داد». تعریف مطهری در واقع چیزی نیست به جز ار تعریف ارستو، از نظر ارستو "عدالت فضیلتی است که به موجب آن باید به هرکس آن چی حق اوست داد."

علامه طباطبایی، معنای اصلی عدالت را اقامه مساوات میان امور میداند او میگوید: «به هر امری آنچه سزاوار است بدهی تا همه امور مساوی شود به هر یک در جای خود که مستحق آن است قرار گیرد».

باید این نکته را در نظر داشت، مساواتی که قرآن میان انسانها قایل است شامل دو قسمت عمده است، مساوات در اصل انسانیت و مساوات در حقوق، اجرای قوانین و احکام میباشد.

عبدالرضا احمدی یکی از محققین جهان اسلام، در باب عدالت اجتماعی، در "فصلنامه بینات" نگاشته: "عدالت اجتماعی در زمینه تعامل انسان در محیط و اشیا متولد میشود. این نوع عدالت بیشتر به حقوق فی نفسه انسانها و حقوق مربوط به روابط افراد جامعه با یکدیگر مربوط میشود.

مبنای عدالت اجتماعی حقوقی است که انسانها به صرف انسان بودن و به دلیل عضویت در اجتماع از آنها بر خوردار اند.

شاخصه های زیر را برای عدالت اجتماعی میتوان شمرد:

عدالت اداری، عدالت اقتصادی، عدالت قضایی، عدالت سیاسی و . . ."

دوکتور علی شریعتی، تأمین عدالت اجتماعی را به سیستم اقتصادی مرتبط میداند، موصوف در اثر معروف خود (جهت گیری طبقاتی اسلام) مینگارد: «سیستم اقتصادی باید سیستمی باشد که به آن متجاوزی که می خواهد تجاوز کند، امکان قانونی و عملی ندهد، نه اینکه امکان بدهد و بعد از نظر اخلاقی کنترلش کند، یعنی نمیشود که یک زیربنای سرمایه داری، استثماری و استعماری و یک روبنای اخلاقی برمبنای عدالت و تقوا درست کرد. باید روبنای اخلاقی و اسلامی را در زیر بنای تولیدی اقتصادی بیاوریم، باید آن تقوی، آن عفو، آن دهد، آن عراض از دنیا و آن مبارزه با اسراف را که اسلام میگوید به زیر بنای تولیدی وارد کنیم، نه این که سیستم اقتصادی را که ما در دوره فیودالیت، قبایلی و بورژوازی قبول کردیم، امروز هم سیستم سرمایه داری را بپذیریم و اسلام را به عنوان نصیحت اخلاقی مطرح کنیم.» (صفحه ۵۵)

دوکتور عبدالکریم سروش، پژوهشگر و عضو اکادمی علوم ایران در زمینه مفهوم عدالت از منظر اسلام مینگارد: "حکومت دینی، حکومت عادلانه است و عدالت مفهومی است که بیرون از دین تعریف میشود. عدالت دینی را از نظر فقهی و در تفسیر قرآنی می توان مستقیماً از قرآن استنباط و استخراج کرد. اما مفهوم خود عدالت فی نفسه را نمیتوان فقط با رجوع به شرع و قرآن تعریف کرد. زیرا عدالت شامل مفهوم انسان است و اینکه انسان بودن یعنی چی و انسان چی حقوق دارد. این مفهوم از عدالت باید با دین منطبق باشد اما نمیتواند فقط بر مبنای متون دینی تعریف و تبیین شود. ما عدالت را از دین نمی گیریم، بلکه دین را به دلیل عدالت قبول میکنیم."

سید قطب، که یکی از نظریه پردازان "اسلام سیاسی!" معاصر و از جمله رهبران برجسته جنبش اخوان المسلمین مصر بود، در مورد عدالت، از منظر اسلام چنین نگاشته است: "در عدالت اسلامی عشق و نفرت نقش ندارد و موقعیت شغلی اجتماعی و اقتصادی افراد تأثیر بر اجرای عدالت نمی گذارد و این عدالت حتی دشمنان را در بر میگیرد، اما کسانی که به چنین عدالت پشت میکنند ناچار اند به زورمندانی که عدالت را بر اساس منافع خود تفسیر

مینمایند روی آورند . . . " منبع: (ریشه، سیر و چالشهای نهضت اسلامی / اثر مرتضی شیرودی - سایت امت اسلامی).

تعریف **سنتی عدالت** از دیدگاه شماری اندیشه پردازان شرقی عمدتاً همان تعریفی است که هم اندیشمندان غیر دینی و هم اندیشمندان دینی به آن پرداخته اند. "اعطای کل ذی حقه". هم در آثار ارسطو، افلاطون، سیسرون خطیب معروف و هم در متون انجیل و تورات به همین گونه عدالت تعریف گردیده است.

قبل از آن که به نظریه های مارکسیستها در رابطه به عدالت اجتماعی بپردازیم باید تذکر داد که منظور ما از بازگو نمودن برخی نقاط نظر علمای اسلامی و خداوندان اندیشه سیاسی قرون وسطایی و عصر رنسانس در مورد عدالت این است تا از یک سو تمایز میان نظریات را مشخص سازیم و از سوی دیگر دریابیم که تعدادی از دانشمندان، فلاسفه و نظریه پردازان جهان به این باور اند که بینش مذهبی در رابطه به مفهوم و ریشه یابی عدالت اجتماعی از واقعیتهای عینی زنده گی فاصله دارد. (ادامه دارد)

عدالت اجتماعی در شیوه تفکر مدرن (قسمت چهارم)

سوسیالیستها و عدالت اجتماعی:

در قرن ۱۹ پس از معرفی دولت در مقام منبع عدالت توسط هیگل، دوکتورین عدالت سوسیالیستی بر محور جامعه ارایه شد، که بر مبنای آن ماهیت عدالت را توزیع عادلانه ثروت و داراییهای جامعه تشکیل میدهد. در این دوکتورین توزیع بر اساس میزان نیازمندی افراد و تقسیم بر اساس میزان کار و تولید از مهم ترین تعبیرهای، عدالت جامعه محور، به شمار میرود که با نظریه مارکس "از هرکس با اندازه توانش و به هرکس بر اساس نیازش" جان گرفت. مارکس با تحلیلش از رابطه کار و سرمایه، در زمینه اثبات ناتوانی دولت سرمایه داری در برقراری عدالت اجتماعی تلاش کرد زیرا بر اساس نظریه "ارزش کار"، استثمار نا عادلانه مازاد تولید به وسیله سرمایه دار در جهت مخالف آرمان برابری اقتصادی حرکت میکند.

طبق نظر مارکس توسل به قانون و عدالت نمیتواند مسایلی را حل کند که، ریشه درماهیت متضاد جامعه طبقاتی بورژوازی دارد و جایی که نتوان مسایل را به کمک عدالت حل و فصل کرد می بایست با مبارزه و قدرت طبقاتی حل شوند.

جامعه بورژوازی را فقط از طریق "**سلب مالکیت از سلب کننده گان**" میتوان از میان برد. مارکس رهایی «پرولتاریا» از مناسبات استعمارگرانه سرمایه داری را نه صرفاً در رهایی طبقاتی بلکه در چشم انداز رهایی انسانی از همه مناسبات و شکل‌های بنده گی میبیند، او میگوید: «طبقه کارگر درمبارزه خود حق ویژه یی را طلب نمیکند، زیرا ظلمی که به او میشود نه بی عدالتی ویژه بلکه بی عدالتی عامی است که نه ماهیت تاریخی ویژه بلکه ماهیت انسانی دارد.» به باور مارکس «فلاکت و بی عدالتی را با توسل به اخلاق نمیتوان از میان برد. بی عدالتی ریشه و شالوده یک جامعه طبقاتی است.»

مارکس و انگلس در "مانفیس‌ت حزب کمونیست" به توضیح بیعدالتی در نظام سرمایه داری پرداخته اند، و تصریح نموده اند که «کارگران در نظام سرمایه داری تنها در صورتی می توانند زنده گی کنند که کار بیابند و فقط تا زمانی کار میابند که کارشان سرمایه را افزایش دهد. این کارگران که ناچار اند نیروی کارخویش را روزانه بفروشند، **کالایی هستند مانند اشیای دیگر مورد داد و ستد**. در نتیجه کاربرد ماشین و تقسیم کار، کارگر به ضمیمه ساده ماشین تبدیل شده است. بنابر این مصارفی که برای کارگر صرف میشود تقریباً فقط محدود است به هزینه معاشی که بتواند حیات او و ادامه نسلش را تأمین کند.»

مارکس و انگلس برای چیره گی بر این بی عدالتی اجتماعی، کسب قدرت سیاسی توسط کارگران (پرولتاریا) و رفتن به سوی جامعه کمونیستی را پیشنهاد میکنند، به عقیده مارکس و انگلس ویژه گی اساسی کمونیسم، **برانداختن مالکیت بورژوازی**، است، به باور آنها «نظام بورژوازی، آخرین و کاملترین مظهر شیوه تولید و تملک مبتنی بر تضادهای طبقاتی و استثمار انسانها به دست انسانهای دیگر است.»

مارکس **برابری حقوقی** در جامعه بورژوازی را ظاهری و در خدمت پوشانیدن ساختارهای استثمارگری آن میدانند، اساساً دولت برای مارکس "چیزی به جز از ابزار اعمال قهر طبقه حاکم نیست".

انگلس در کتاب (لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک المان) می نگارد: «در وجود دولت، نخستین نیروی ایدیولوژیک مسلط برانسان، در برابر ما خود نمایی می کند. جامعه برای خود ارگانی به منظور دفاع از منافع عمومی خود در مقابل حمله های داخلی و خارجی به وجود می

آورد. این ارگان، قدرت حاکمه دولتی است و به محض آنکه پدید آمد، نسبت به جامعه کسب استقلال میکند و هر قدر بیشتر به ارگان یک طبقه معین تبدیل میگردد و تسلط این طبقه را مستقیم تر عملی میکند به همان اندازه در این مورد موفقیت بیشتری دارد، **مبارزه طبقه ستمکش علیه طبقه حاکم، ناگزیر به مبارزه سیاسی یعنی به مبارزه تبدیل میگردد که بیش از هر چیز متوجه تسلط سیاسی این طبقه است.**»

به پندار ما عمدتاً، همین دلیل است که مارکس در جامعه بورژوازی، کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی را برای پایان دادن به بی عدالتی اجتماعی ضروری میدانند.

بر بنیاد بینش مارکس، اگر سرمایه که قدرت نه شخصی، بلکه اجتماعی است، به مالکیت جمعی همه اعضای جامعه تبدیل گردد، **خصلت اجتماعی مالکیت تغییر میکند، یعنی مالکیت خصلت طبقاتی خود را از دست میدهد.**

نباید فراموش کرد که از منظر مارکسیستها، کمونیزم، امکان **تملک** محصولات اجتماعی را از هیچ کس سلب نمیکند، بل که فقط این امکان را سلب میکند که به وسیله این تملک محصولات، تسلط اسارت آور به کار انسانی دیگری بر قرار گردد.

لنین در اثر معروف خود بنام "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" در رابطه به عدالت اجتماعی مینگارد: «مادامیکه هرگونه امکان استثمار یک طبقه توسط طبقه دیگر بکلی از بین نرفته است. برابری واقعی و عدالت اجتماعی نمیتواند وجود داشته باشد».

از دید **لنین سرچشمه بی عدالتی را باید در مالکیت خصوصی بر وسایل تولید که ابزار بهره کشی انسان به وسیله انسان است دید** یعنی تا زمانی که تمام وسایل تولید از چنگ ملکیت خصوصی آزاد نگردد نمیتوان مساوات و عدالت اجتماعی و برابری را تأمین نمود. (ادامه دارد).